۹۱۱۲ :کد خبر
دی ۱۳۹۷ - ۱۵:۰۷ ۲۵ :تاریخ انتشار

گفتگو با هیوا پاشائی هنرمند کرمانشاهی مقیم کالیفرنیا

فرهنگ، هنر و زبان کُردی کلهری و ضرورت «بازگشت به خویشتن»

فراتاب – گروه فرهنگی:هیوا پاشائی نقاش برجسته و جوان کرمانشاهی به روایت خودش زاده ی شهر ئاروین ئاوا (نام باستانی اسلام آباد غرب) در استان کرمانشاه است که با سابقه ۲۵ سال فعالیت مستمر در هنرهای تجسمی و ۱۵ سال تدریس در دانشگاه های هنر تهران در سال ۲۰۱۵ میلادی به عنوان هنرمند برجسته، حُکم نُخبه ی هنری از دولت فدرال آمریکا دریافت کرده است. پاشائی با برپایی نمایشگاه های متعدد هنرهای تجسمی در تهران، کرمانشاه، کردستان، پاریس، توکیو، ونیز، ایالاتهای آمریکا و... به عنوان هنرمند معتبر ایرانی و بین المللی بر جریانات معاصر هنرهای تجسمی ایران تاثیر به سزایی داشته است. همچنین در مناطق کُردنشین، علی الخصوص نواحی مختلف کرمانشاه آثار وی در راستای شناساندن فرهنگ و هنر کُردی با شیوه ای حرفه ای و منحصر به فرد و مشخصاً با موضوع جلوه هایی از شکوه زندگی مردم کُرد کلهر، صحنه های ماندگاری را پدید آورده است. تا کنون آثار این هنرمند ایرانی مورد تحسین بسیاری از هنرپژوهان و منتقدان هنری قرار گرفته است. او همچنین عضو پیوسته ی انجمن هنرمندان نقاش ایران است.

چندین جلد کتاب تخصصی هنر نیز به قلم این هنرمند و استاد دانشگاه منتشر گردیده که از جمله آخرین آنها می توان به «نقاشی های میورال کالیفرنیا» و «پیکسل آرت» اشاره کرد. هیوا پاشائی همواره از فرهنگ و زبان کُردی با افتخار یاد کرده و به نوعی خود را موظفِ به خدمتگذاری برای حفظ و اشاعه فرهنگ کُردی می داند. او همواره از سرزمین اجدادی اش به عنوان الهام بخش فعالیت های هنری خویش یاد کرده و مشخصا تنها در یک مورد، ۱۰ سال از زندگی خود را صرف به تصویر کشیدن زنان کُرد کلهر با بهره گیری از هنرهای نقاشی، عکاسی و تکنیك های مدرن تجسمي کرده است.

تنها با کمی جستجو در وبسایت های مختلف می توان برخی آثار این هنرمند کرمانشاهی را مشاهده نمود. این بار در گفتگویی متفاوت از چرایی و علل علاقمندی هیوا پاشائی به فرهنگ و زبان کُردی می پرسیم و دیدگاه او را نسبت به هنرهای تجسمی در حوزه ی فرهنگ کُردی جویا میشوم. در ادامه توجه شما را به این گفتگو توسط گروه فرهنگی فراتاب با این هنرمند خوش ذوق جلب می نمایم:

هیوا پاشائی اصالتا اهل کجا است؟

بنده در ماه گلاویژ سال ۲۶۷۹ کُردی مقارن با امرداد ۱۳۵۸ خورشیدی در شهر قهرمان ئاروین ئاوا (اسلام آباد غرب) از مادری همدانی و پدری کرمانشاهی به دنیا آمده ام. آباء و اجدادم اهل ئاروین ئاوا و کُرد کلهر هستند. خانواده پدرم اهل محله "دووقه لا" ی همان شهر می باشند که طبیعتا نسب من نیز به آنجا باز می گردد. خودم نیز در محله بیمارستان به دنیا آمده ام.

تا آنجایی که اطلاع دارم شما فقط تا هشت سالگی در مناطق کُردنشین زندگی کرده اید، این در حالی است که به زبان کُردی مسلط هستید. می توانم دلیل آن را بدانم و اگر ممکن است بیشتر در این رابطه بگویید؟

درسته من تنها تا سن هشت سالگی در زادگاهم زندگی کردم و دو سال اول دوران ابتدایی را در این شهر گذرانیده ام. پدرم درجه دار ارتش بودند و در لشگر ۸۱ زرهی کرمانشاه خدمت می کردند. ایشان طی عملیات والفجر مقدماتی پس از مجروحیت به اسارت نیروهای بعثی در آمده و پس از گذشت چند سال از طریق صلیب سرخ جهانی نامه ای برایمان فرستادند و با توجه به شدت گرفتن جنگ در زادگاهم، به مادرم توصیه کرده بودند که برای دوری از جنگ و بلاهای آن به همدان یعنی شهر مادری ام کوچ کنیم. بنا بر این تا سن نوزده سالگی در همدان زندگی کردم و پس از آن برای ادامه تحصیل در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد به تهران کوچ دوباره ای داشتم. در رابطه با اینکه چرا به زبان پدری ام بیشتر جذب شده ام می توانم بگویم که با وجود اینکه زبان فارسی همیشه برایم زبانی شیرین بوده و هست، اما طبیعی است که انسان در زندگی علائق و جذابیت های خاص خودش را دنبال کند. علاقه من به زبان کُردی نیز در راستای میل ذاتی ام بوده است. اگر چه بنا به توصیه مرحوم پدرم به مادرمان مبني بر اینکه با فرزندانمان می بایست تنها به زبان فارسی صحبت کنیم، طبیعتا در داخل منزل با اعضای خانواده ام فارسی صحبت می کردم اما فارسی صحبت کردنم در دوران کودکی با لهجه کُردی بود. به یاد دارم زمانی که به همدان مهاجرت کردیم، کلاس دوم ابتدایی بودم و در مدرسه نیز با همان زبان فارسی که لهجه ای کُردی داشت با همکلاسی هایم صحبت میکردم و هر از گاهی هم شیوه ی صحبت کردن ام دستمایه ی شوخی توسط همکلاسی ها و شکل گیري خاطراتی خنده دار براي اقوام در همدان می شد. حتی الان هم که بعضی از دوستان آن دورانم را می بینم از لهجه ی آن روزهای من با شوخی و خنده یاد می کنند. در نهایت از همان دوران کودکی، زبان کُردی و و هویتم مایه ی بالندگیِ من بوده و هست.

پیداست که مرحوم پدرتان شخص موثری در زندگی شما بوده است، آیا آزادی پدرتان از اسارت و بازگشتشان به آغوش خانواده و میهن باعث ایجاد اشتیاق شما نسبت به یادگیری زبان و پژوهش در زمینه ی فرهنگ کُردی گردیده است؟

سه ساله بودم که پدرم به اسارت نیروهای بعثی درآمد و زمانی که ایشان به آغوش میهن بازگشتند یازده سال داشتم. او قهرمان رویاهایم بود و همیشه منتظر بازگشت قهرمان «کُردهوار» زندگی ام بودم، در جایی نوشته ام «شیرزا» کُردِ کُردِ زندگی ام. شیرزا اسم پدرم است و در زبان کُردی و فارسی به معنای «زاده شده از شیر» می باشد. خوشبختانه پس از سالها آرزویم محقق شد و ایشان دوباره به جمع خانواده ی ما باز گشتند. پدرم بهترین دوست و با ارزش ترین دارایی ام بوده و هستند، اما برخلاف آنچه که گفتید ایشان تنها عامل اشتیاق من به یادگیری زبان کُردی نبوده اند بلکه از دوران کودکی به زبان پدری ام گرایش و علاقه ی خاصی داشته ام و همیشه تمایل داشتم که پدرم با من کُردی صحبت کند، اما به دلایلی ایشان ابتدا با ما کُردی صحبت نمی کرد.

چه عاملی سبب شده بود که پدرتان با شما به زبان فارسی صحبت کنند و از مادرتان خواسته بودند تا فرزندان تنها فارسی بیاموزند؟

سوال بسیار خوبی است زمانی که پدرم از اسارت آزاد شد خوشبختانه رفاقتی صمیمی میان ما شکل گرفت. اما اینکه چرا ما به کُردی صحبت نمی کردیم همیشه برایم حسرت برانگیز بود. وقتی که از پدرم علت را جویا مي شدم پاسخ ایشان همراه با بازگو کردن این خاطره بود: «حدود سال ۱۳۳۳ شمسي کلاس اول ابتدایی بودم. در آن زمان به دلیل دستور وزارت کشور به ادارات، قانوناً کسی اجازه نداشت در ادارات و مدارس به زبانی جز زبان رسمی یعنی زبان فارسی صحبت کند، تحصیل در مدارس نیز مثل عصر حاضر تنها به زبان فارسی بود با این تفاوت که در آن دوران تلویزیون نبود و فرهنگ قالب تاثیر کمتری داشت بنابر این من به عنوان کودکی کُردزبان هنگامی که به مدرسه رفتم فارسی نمی دانستم. معلمی فارس زبان داشتیم که با سختگیری خاصی به ما درس می داد. روزی مرا پای تخته سیاه خواست و به عکس خروسی که آنجا چسبانیده بود اشاره کرد، پرسید: شیرزاد بگو ببینم این چیست؟ منِ بچه ی کُردزبان با پاسخی طبق عادتم و برخواسته از ناخودآگاهِ وجودم پاسخ دادم «کَلَشیر»؛ فریاد کشید: کَلَشیر نه! خروس. بگو خروس. من هم با دستپاچگی بسیار در حالیکه تمرکز خودم را از دست داده بودم دوباره پاسخ دادم کَلَشیر. با چوبی که در دستش بود محکم بر سرم زد، ناگاه درد ناشی از آن ضربه از سرم به تمام قامت نحیفم سرایت کرد و دنیا دور سرم شروع به چرخیدن کرد. در همان وضعیت دوباره پرسید: حالا بگو این چیه؟ من که بیشتر دستپاچه و شوکه شده بودم بخاطر عدم تمرکزم دوباره پاسخ دادم کَلَشیر و باز هم تنبیه معلم ادامه پیدا کرد تا زماني که منِ کودك هفت ساله با درد و جراحات ناشی از آن به خانه بازگشتم. بعد از آن پیش آمد با خودم عهد کردم اگر روزی فرزندی داشته باشم می بایست با او فارسی صحبت کنم تا مانند من دچار وقایعی نظیر آن نشود. اینچنین بود که پدرم نیز به مادرم توصیه کرده بود: علاقه مندم فرزندانم فقط فارسی صحبت کنند.

اما شما برخلاف خواسته ی پدرتان شما به زبان و فرهنگ کُردی روی آوردید! حال آنکه از فعالیت ها و آثار هنریتان پیداست به فرهنگ و زبان کُردی بسیار علاقه مندید، با این اوصاف این علاقه از کجا نشأت گرفته است؟ یا اینکه چه چیزی در فرهنگ کُردی دیدید که اینچنین جذبش شدید؟

همانطور که عرض کردم از کودکی گرایش و اشتیاق به هویتم بسیار زیاد بود. صحنه های بسیار زیبایی را از کودکی به یاد دارم مادربزرگ (دایه) و عمه هاي بزرگترم که همیشه لباس کُردی می پوشیدند و شاید ایشان اولین کسانی بودند که مرا عاشق لباس کُردی کردند. تصاویر متفاوتي که آن زمان در مراسم عروسی و یا حتی ختم (پرسه) دیده بودم جزئی از نوستالژي هاي تفکر برانگیز زندگی من شده بود. جدای از این، در بین تمام پوشش هایی که در آن زمان دیده بودم این لباس همیشه برایم جایگاهی ویژه و پر ابهت داشت. یادم است در کودکي خیلي از اوقات از دایه ام (مادربزرگم) می خواستم که برایم سربند «گُلوَنی» ببندد و او هم با وجود دشواري و سن بالایي که در آن زمان داشت با مهرباني براي من سربند به سر مي بست. علاوه بر علاقه ی ذاتی و درونی خودم به فرهنگ کُردی، به واسطه پژوهش در مورد گویش های متفاوت کُردی، این علاقه بیشتر هم شد.

از نظر بنده، هیچ چیزی مانند گوش دادن به موسیقی، انسان را با فرهنگ یک ملت آشنا و نزدیک نمی کند به همین سبب پیش از ورود به دانشگاه از دوران نوجوانی با مد شدن واکمَن در بین همسن و سالهایم، واکمنی دست دوم تهیه کردم و با گوش کردن به نوارهای کاست از چند هنرمند کُرد که از شوهر خواهرم امانت می گرفتم؛ مانند استاد بزرگوار موسیقی کُردی مظهر خالقی، کامکارها، حسن زیرک و دیگر اساتید موسیقی کُردی که حس نوستالژیک و شادی های دوران کودکی و زندگی ام در ئاروین ئاوا را برایم تازه میکردند سعی داشتم زبان کُردی را نیز به واسطه‌ی گوش دادن به همین موزیک ها بهتر فرا بگیرم.

بعد از اینکه بیشتر با فرهنگ خانواده پدری که به سبب زندگی در همدان و تهران از آن دور شده بودم، آشناتر و نزدیکتر شدم اینچنین دریافتم که به نسبت شهرهای بزرگتر و مدرن، فرهنگ ما ویژگی های منحصر به فردی دارد و حداقل برای خودمان رنگ و بوی دلچسب تری را می سازد. شبیه آنها را در جای دیگر ندیده بودم و حتی در سفرهای خارجی هم که داشتم، جاذبه های فرهنگی دیگر کشورها را با وجود گیرایي ظاهری به اندازه ی ویژگی های خالصانه ی فرهنگ کُردی برای خودم، جذاب و دلچسب نمی دیدم. این عامل سبب شد بیشتر درباره زبان و شاخصه های فرهنگ خودمان و دیگر مناطق کُردنشین حتي در سوریه، ترکیه، عراق و ارمنستان پژوهش و مطالعه کنم. در حالیکه خانواده ی متمولی نداشتم و پدرم هم یک افسر جزء بازنشسته ی نیروی زمینی ارتش بود؛ با پول توجیبی و مقدار پس انداز کمی که داشتم برای دانستن بیشتر در مورد فرهنگ و مردم خودم هزینه میکردم. کتاب، کاست و فیلم زیاد می خریدم و حتی با قبولی در دانشگاه که سبب مهاجرت من به تهران شد، با عضویت در انجمن کُردهای مقیم مرکز در کلاس های آموزش زبان کُردی سورانی که در آن زمان ماموستا سوران مدرس آن بودند ثبت نام کردم. علاوه بر آن کلاس ها، کاست هایی را که از بزرگان موسیقی کُردی گوش کرده بودم باعث شده بودند گویش کُردی سورانی را بهتر از گویش کُردی کلهری یاد بگیرم. بنا بر این دلیل، دوستان بسیار زیادی از مناطق دیگر کُردنشین با گویش کُردی سورانی پیدا کردم و با آنها صمیمی تر بودم. در آن زمان وقتی با اساتید و دوستانم صحبت می کردم همیشه خودم را به عنوان یک کُرد که اهل کرمانشاه است معرفی میکردم گرچه تا آن موقع بیشتر عمرم را در همدان گذرانیده بودم با آن حال همیشه خودم را کُرد می دانستم. زمانی که در تهران

شور و اشتیاق مردم را در کنسرت های کامکارها و استاد شهرام ناظری می دیدم خیلی هیجان زده میشدم و به خودم می گفتم که انتخابت درست بوده و چه خوب که به دنبال تاریخ و فرهنگ آباء و اجدادی ات رفته ای. بنا به فرموده ی مولانا: «هرچیز که در جستن آنی، آنی.»

خوشبختانه تصور می کنم بخش اعظم زندگی ام را دنبال هنر بوده ام و بخش دیگرش را به پژوهش در رابطه با هویت و فرهنگ پدری ام گذرانیده ام. به یاد دارم روزهای اول دانشگاه در تهران یکي از اساتیدم جناب دکتر قندی رو به کلاس کرد و از همه ما پرسید اهل کدام شهر هستید؟ به من که رسید گفتم: اهل کرمانشاهم. پرسیدند: کُردی؟ گفتم: بله کُردم با مکثی طولانی رو به کلاس کرده و ادامه دادند: دوستان، ما امروز اینجا یک نفر رو داریم که ایرانی ای اصیل و محترم است و جا دارد که ما به اصالت این جوان که از غرب کشور آمده سر تعظیم فرود آوریم. در آن لحظه موهای تن من سیخ شده بود و احساس می کردم تافته ی جدا بافته ای هستم! مجموع این اتفاقات دست در دست هم دادند تا روز به روز علاقه و اشتیاقم به اصالت آباء و اجدادی ام بیشتر شود. این مسئله در دوره ی کارشناسی ارشد هم ادامه داشت تا اینکه تحقیقاتی بنیادی در مورد زبان و فرهنگ کُردی انجام دادم. براي انتقال بهتر دستاوردی که در آن سالها حاصل شد میخواهم يك مثال بیاورم: فرض کنید صندوقچه ای قدیمی مملو از جواهرات با ارزش از پدرانتان برای شما به ارث رسیده است، آیا حاضرید به چنین صندوقچه ی با ارزشی بی اعتنایی کرده و آن را به گوشه ای بیندازید؟ فکر نمی کنم که هیچ انسان عاقلی چنین کاری را انجام دهد.

واقعیت این است که امروزه از نظر من فقط یک صندوقچه ی پر از جواهرات گرانبها برای ما به ارث نرسیده، بلکه اقیانوسی از مروارید و الماس از نیاکانمان در خانه هایمان داریم. اگر این اقیانوس را ترک کنیم و در مردابی مقیم شویم آیا کار عاقلانه ای انجام داده ایم؟ گمان نمی کنم اینگونه باشد. فرهنگ، تاریخ و زبان ما همان اقیانوس است که از نیاکانمان به ما رسیده. تا آنجا که علم باستان شناسی ثابت کرده ما حدود هفت هزار سال تاریخ داریم و نخستین مراتع کشت شده توسط بشر در سرزمین ما قرار دارد. طبق تحقیقاتی بنیادی دریافتم، چیزهایی داریم که بسیاری از ملل دیگر ندارند و اگر دارند هم شاید کمتر به ارزش داشته های ما برسد. بنده حقیر تنها کاری که پس از پیدا کردن این جواهرات کردم این بود که با هنرم گوشه ای از آنها را به بقیه نشان دادم. بعد از گذراندن دوره ی کودکی و نوجوانی بر اساس دانشی که نسبت به فرهنگ و زبانم پیدا کرده بودم ایستادگی ام بر تلاش برای زنده نگهداشتن بخشی از جلوه های این فرهنگ انسانی و زیبا، بیشتر شد و خوشحالم در این مسیر قدم نهاده ام.

در این بین یکی از سوالاتی که پیش می آید این است که چرا از همان زمان که به کلاس های کُردی می رفتید برای یادگیری گویش کُردیِ کلهری که گویش پدری تان است اقدام نکردید؟

دلیل نخست این است که ما در همدان زندگی می کردیم و تنها کسی که در خانواده ی ما آن هم تنها با اقوام خودش با زبان کُردی صحبت می کردند پدرم بود و ترجیح ایشان بر این بود که ما فارسی صحبت کنیم. دلیل دیگر متاسفانه عدم همراهی خویشاوندان بود که من را برای کُردی صحبت کردن جدی نمی گرفتند و چون از دوران کودکی عادت داشتند با من فارسی صحبت کنند همان رویه را ادامه می دادند. يك دلیل دیگر هم این بود که متاسفانه در آن زمان تقریبا هیچ کتابی با گویش کُردی کلهری وجود نداشت که بتوانم از آن برای یادگیری کُردی کلهری بهره ببرم این در حالی بود که کُردی سورانی کاملا فضایی متفاوت داشت و منابع برای یادگیری آن هم بسیار زیاد بود و البته بسی خوشحالم که گویش کُردی سورانی را هم می دانم. مدتی نیز به دنبال یادگیری کُردی کرمانجی رفتم در واقع برایم مهم این بود که کُردی صحبت کنم، اما بعدها گویش کُردی کلهری ام را نیز ارتقاء دادم. بنده هنگامی که کُردی صحبت می کنم گاه از واژه های کُردی سورانی، کرمانجی، لکی و... هم استفاده می کنم به همین دلیل زمانی که برای پیدا کردن واژه ای در کُردی کلهری در ذهنم به جایی نمی رسم از کُردی های دیگر وام میگیرم و مشکلی هم در این استفاده نمی بینم. بلکه ایراد را آنجا می بینم که با همزبان کُردم، به زبان دیگری حرف بزنم و یا در جاییکه واژه ی کُردی پیدا نمی کنم به جای وام گرفتن از گویش های دیگر کُردی از زبان های دیگر عربی، ترکی و فارسی وام بگیرم! وقتی در زبان ثروتمند کُردی واژه ای زیبا و کاربردی به گویش های دیگر کُردی می توان یافت واقعا چه دلیلی برای استفاده نکردن از آن وجود دارد؟

اسم شما هم در نوع خود جالب است: «هیوا» که از اسامی زیبای کُردی به شمار می رود، و گویا سالها پیش اسم خود را تغییر داده اید، آیا این موضوع درست است؟

البته. روزی در حضور مادر از پدرم پرسیدم: پدر جان، مگر ما اصالت کُردی نداریم؟ پاسخ دادند که معلوم است اصالتمان کُرد است در ادامه به والدینم توضیح دادم که ترجیحم این است که نامم هم کُردی باشد. آنها در ابتدا به شدت مخالف این موضوع بودند اما در نهایت با بزرگواري به تصمیم من احترام گذاشتند. یادم مي آید در این رابطه با هم شوخی های خنده داری هم داشتیم. کار به این صورت انجام شد که در آن سال به اداره ثبت احوال مراجعه کردم و زمانی که درخواستم را مطرح نمودم با پوزخندِ کارمند مربوطه مواجه شدم. ایشان گفتند چنین کاری غیرممکن است مگر اینکه دادگاه حکم کند. دو سال تمام را با کمک مشاور حقوقی ام پیگیر

دادخواست و پرونده ام بودم، تا اینکه بالاخره توانستم حکم دو دادگاه عمومی و تجدید نظر را بگیرم و بالاخره با حکم دادگاه نامم را از مجید به هیوا اصلاح کنم.

مي توانم بپرسم چرا هیوا را انتخاب کردید؟

هیوا از اسامی زیبای کُردی است در زبانی کُردی برای پسرها بکار می رود و به معنای امید است میخواستم یکي از امیدهای مردم و سرزمینم باشم.

چه در کارهایتان و چه در این مصاحبه بسیار بر فرهنگ کُردی تاکید داشته و دارید، و ناگفته هم پیداست برای شما بسیار دارای اهمیت است، اما این تمرکز و تاکید در عصر جهان متکثر فرهنگی آیا بر آثار و طرز فکرتان اثر سوء نخواهد داشت اینکه بیش از اندازه در یک فرهنگ و زبان غرق شده اید و روی کارهایتان اثر سوئی بگذارد را ایجاد نمی کند؟ و یا بعضاً با برچسب هایی نظیر قومگرا، ملی گرا روبرو شوید؟

از نظر بنده، خداوندی که جهان را آفریده است، همه ی جانداران را مشخصا در گونه ی خودشان با فرم و شکلی واحد آفریده و هیچ یک از آنها قادر نبوده اند تنوع خاصی به نوع ظاهر خودشان بدهند، مثلا یک پنگوئن در همه نقاط دنیا صرف نظر از گونه های متفاوت به یک شکل ظاهری است و هیچوقت دیده نشده که کلاه و یا چکمه پوشیده باشد اما تنها موجودی که کردگار هستی بخش به او اجازه و اختیار داده به هر زبانی که دوست دارد صحبت کند، هر لباسی که دوست دارد بپوشد، هر موسیقی که دوست دارد بنوازد و به علایقش بپردازد، انسان است.

لذا این کاری نیست که من یا شما انجام داده باشیم بلکه کار خداوند است و اگر این تنوع بد بود مطمئناً جلویش را میگرفت و همه ی ما را در یک قالب و شکل یکسان می آفرید. اما او به انسان این اجازه را داد که این تنوع و گوناگونی پوششی، زبانی و فرهنگی را خودش بسازد. اینک، که خداوندگار عالم این اجازه را داده که این گوناگونی به وجود آید من فکر می کنم که ما انسان ها نیز مسئولیت خطیری به جهت حفظ آن بر عهده داریم، دلیلش هم این است که یکنواختی خسته کننده است. در طول تاریخ بسیاری از حکومتها برای یکسان سازی امد و اقدام کرده اند. نمونه ی بارز آنها کمونیست ها بودند. زمانی مائو در چین دستور داد که همه ی مردم لباس یکدست و یک شکل بپوشند، شما تصور کنید چند صد میلیون انسان شبیه به هم با یک نوع لباس، یک نوع مدل مو و... چه منظره ای را ساخته بود! اما الان کمونیست ها کجا هستند؟ آنها محکوم به شکست شدند، برای آنکه نمی شود برای همه یک نسخه ی واحد پیچید.

هرکس باید با توجه به علاقه ی خودش زندگی کند. من عاشق اصالت کُردی ام هستم، راحت بگویم برای من «ژیان وَ کُردی خوَشه»! من با زبان کُردی به طرز شیرین تری اصطلاحاً؛ قربان صدقه ي عزیزانم میروم. چند سالی است که در خانه و نیز با اقوام کُرد ام ولو اینکه آنان کُردی صحبت نکنند به زبان کُردی صحبت میکنم. حتی وقتی بر سر مزار زنده یاد پدرم میروم با زبان کُردی با او درد دل میکنم، با موسیقی کُردی گریه میکنم، با موسیقی کُردی میرقصم، با نقاشی هایی که با موضوعات کُردی میکشم در فضای کردستان سیر میکنم، و در یک کلام عاشق کُرد بودنم هستم و فکر نمیکنم نام این علاقه و عشق، نژاد پرستی باشد! من عاشق همه ی هویت هاي ناب هستم و طبعاً کُرد بودنم را بیشتر دوست دارم، چون ریشه ی من در آن است. با این حال نکته اینجاست، کُرد بودنم که این همه میگویم عاشقش هستم را تا جایی دوست دارم و عاشقش میمانم که باعث نشود روزی پای بر روی انسانیت و فرهنگ های دیگر بگذارم اگر این اتفاق افتاد، آنگاه من از کُرد بودنم متنفر خواهم شد. بنابراین قضاوت در رابطه با اینکه، اینجانب نژاد پرست هستم یا خیر را بر عهده ی خوانندگان شما میگذارم.

شما نمایشگاه های تجسمی زیادی برای اشاعه فرهنگ کُردی با نگاهی ویژه بر شناساندن تصویر زنان کُرد به ویژه کُرد کرمانشاه در موزه و گالری های کشورهای مختلف برگزار کرده اید. سوال من این است چرا زنان کُرد؟

من فکر میکنم که ما برای پیشرفت فرهنگی و اجتماعی به رنسانس فرهنگی یا همان بازگشت به خویشتن نیاز داریم. این تحول هم صورت نمی گیرد مگر اینکه ابتدا زنان آن جامعه پرچمدار این تحول باشند. به همین دلیل جدای از ادای دین و علاقه ای که به پرداختن به موضوع مادران و زنان سربلند سرزمین اجدادی در نقاشي هایم داشتم، نقش آنها را در اشاعه فرهنگی و سرعت بخشیدن به تحولات مربوط به آن در سرزمینم را بسیار موثر می دانم. دلیل دیگر برای پرداختن به زنان کُرد این است که این بانوان از لحاظ تصویری، حفظ نوع پوشش و همچنین ادبیات فولکلور از لالایی های مادرانه گرفته تا آواهای موسیقایی که از پس هزاران سال سینه به سینه به فرزندانشان انتقال داده اند بسیار موثر بوده اند. به همین جهت برای جایگاه آنان احترام ویژه ای قائل هستم و خاضعانه در برابر همت و کوششهای موثر زنان سرزمینم سرتعظیم فرود می آورم. اگر مادران و بانوان کُرد نیز مانند منِ مردِ نوعی کرمانشاهی نسبت به ادبیات و فرهنگم کم لطف بودند شاید اکنون هیچ نشانه ای از پوشش و زبان کُردی باقي نمانده بود، به همین جهت آنان را پرچمدار حفظ هویت و اصالت باقی مانده در سرزمینمان میدانم. این تلاش ناچیز بنده، نوعی قدردانی از بخشندگی و عظمت این فرشتگان فرهنگ پرور است.

به نظر شما، مرد کرمانشاهی و یا ایلامی نسبت به فرهنگش بی تفاوت بوده است؟

متاسفانه نزدیک به هفتاد سال است که مرد مناطق کلهر و فیلی نشین لباس بومی خودش را از دست داده است، تنها در بعضی مناطق کرمانشاه و ایلام، مردان تنها شلوار کُردی آنهم اغلب نه رسمی بلکه راحتی! به همراه کت غربی به تن می کنند. بنده عکس های زیادی متعلق به هفتاد سال قبل آرشیو کرده ام که در آن مردان ما لباسی کاملا متمایز و باوقار به سبک طایفه های گوران، سنجابی، کلهر، لکی و ... با کلاه دستمالهایی بر سر کاملا مطابق با نقش برجسته هاي انساني مربوط به پوشش مردان عهد امپراطوري ماد به تن داشته اند، متاسفانه اکنون این لباس از بین رفته است. مقصر این اتفاق فقط خود ما مردان کُرد نیستیم بلکه عوامل بسیار زیاد سیاسی و اجتماعی در این اتفاق موثر بوده اند. این در حالی است که زن کُرد کلهر حتی اگر در مراسمی نظیر میهمانی ها و عروسی ها هم شده باشد، لباس سنتی و اصیل خود را حفظ کرده و با افتخار آن را در دوران معاصر نیز جلوه گری میکند.

آیا بخش های مختلف هویت کُردی مانند لباس، زبان و ...که اغلب سنتی هستند در دنیای مدرن جایی دارند یا خیر؟

سوال بسیار خوبی است. اگر اجازه دهید با مرور یک خاطره به شما پاسخ دهم، به عنوان هنرمندی که در عرصه های بین المللی نیز فعالیت می کند، به کشورهای مختلفی سفر کرده ام. زمانی که در سال ۲۰۱٤ از طرف وزارت فرهنگ ژاپن به عنوان هنرمند برگزیده از خاورمیانه به هفته طراحان توکیو دعوت شده بودم. اتفاقات جالبی در این کشور نظر مرا به خودش جلب کرد. در بعضی جهت ها این کشور نسبت به نقاط دیگري که قبلا سفر کرده بودم کاملا متفاوت بود. به دلیل یک ماه اقامتم در آن کشور و سفر به شهرهای مختلف آن، به نکات ظریفی از فرهنگ آنها پی بردم. شرایط زندگی و امکانات شهرهای ژاپن کاملا مدرن و مطابق با آخرین متد فناوری و معماری دنیا است، با وجود همه ی این امکانات مدرن، مردم ژاپن توجه و احترام بسیار زیادی به اصالت، هویت و فرهنگ سنتی خودشان دارند. زمانی این ویژگی را بیشتر درک می کنیم که به معبد برویم. زنان و مردان به همراه کودکانشان در سنین مختلف، همگی با لباس سنتی ژاپنی در معابد حاضر می شوند. تمام اینفوگرافیها و کیبوردها به زبان ژاپنی است و به ندرت تیترهای انگلیسی در این کشور عرض اندام مي کنند. به یاد دارم شبی به همراه چند هنرمند دیگر در یک مراسم عروسی شرکت کردیم، چیزی که در آن مراسم برای من بسیار هیجان انگیز بود پوشش افراد شرکت کننده در آن مراسم بود. تمامی مهمانان، لباس سنتی ژاپنی به تن داشتند، موسیقی اصیل ژاپن نواخته مي شد و بنده ناخودآگاه به یاد مردمان دیار خودم که فرهنگشان اگر بیشتر از فرهنگ مردم ژاپن قدمت نداشته باشد مطمئنا کمتر از آنان هم نیست، افتادم. از این رو برای نظریه پردازانی که بازگشت به خویشتن را دیدگاهی ارتجاعی و کهنه می دانند بسیار متاسفم. فکر می کنم با این مثال پاسخ شما را دادم. ما به چنین عزم جمعی گسترده ای برای حفظ فرهنگمان نیازمندیم.

آیا فعالیت دیگر هنرمندان حوزه ی هنرهای تجسمی و همچنین ادبیات کُردی در کرمانشاه و یا کردستان را در معرفی فرهنگ کُردی، موثر و کافی می دانید؟

در حوزه هنرهای تجسمی متاسفانه خیر! فعالیت هنرمندان این عرصه در کرمانشاه و کردستان را موثر می دانم اما از نظر حقیر ناکافي است. البته هنرمندان بزرگی هستند که تلاش های موثر و مفیدی را انجام داده اند. مشخصا در شهر سنندج می توانم از دوست و هنرمند عزیز؛ هادی ضیاءالدینی یکی از اساتید خوب و هنرمندی بزرگ که معرف حضور بسیاری از هنردوستان هستند نام ببرم. به نظر من ایشان، همکاران و شاگردانشان بخش اعظمی از کار را در مورد کُرد سورانی تمام کرده اند. این در حالي است که بنده به عنوان یک هنرمند کُرد کرمانشاهی تصور می کنم که ما هنوز به وسط راه هم نرسیده باشیم، به همین جهت مسئولیت بزرگی را بر دوش خویش احساس می کنم و امیدوارم چند سال دیگر که به سن و سال هادی ضیاءالدینی عزیز رسیده باشم بتوانم بگویم که من هم بخشی از خدماتي که هادی برای معرفي و مانایی تصویری کُرد سوران به انجام رسانیده است را برای نمایش تصویر کُرد کرمانشاه با بضاعت ناچیز خودم انجام داده باشم.

به نظر من تنها راه موفقیت در این رابطه کار و تلاش بیشتر از سوی هنرمندان، و پشتیبانی و حمایت مردم و ارگان های دولتی است. قبلا با همکاری حوزه هنری و رئیس انجمن خوشنویسان کرمانشاه (استاد جواری)، حرکتی را در زمینه ی نقاشی خط با عنوان خوشنویسی اشعار کُردی جنوبی در کرمانشاه با همکاری بعضی هنرمندان خوشنویس این استان آغاز کرده بودیم و تا حدودی هم در حد توانمان پیش رفتیم اما متاسفانه به دلیل عدم وجود حمایت مالی و عدم پشتیبانی لازم مراکز دولتی این جریان متوقف شد ولی هنرمندانی را می شناسم که جسته گریخته در حال کار در این زمینه هستند. ما بسیار نیازمند رونق گرفتن خوشنویسی کُردی هستیم و از همینجا به وسیله رسانه شما دست تک تک هنرمندان خوشنویس چه آنها که کُرد هستند و چه آنها که کُرد نیستند اما علاقه مند به فرهنگ، زبان و ادبیات کُردی هستند را می بوسم و از آنها تقاضامندم که ابتدا شیوه ی صحیح نگارش رسم الخط کُردی را بیاموزند و سپس به خلق آثار با موضوع اشعار و متون کُردی جنوبی در قالب خوشنویسی و نقاشی خط روی بیاورند. همچنین از مردم عزیزمان هم تقاضامندم با خرید و حمایت از این نوع آثار پشتیبانی خودشان را از ایشان به عمل بیاورند، که هنر و ادبیات ما براي نسلهاي بعدي نیز محفوظ بماند. البته بسیار خرسندم که رنسانس ادبیات کُردی در مناطق کُردنشین به ویژه کُردی جنوبی در پانزده سال گذشته رونق قابل توجهي یافته است و با فعالیت مستمر عزیزان شاعر و نویسنده ادبیات کُردی در مقیاس و حجم بالا، نگران از بین رفتن گویش کُردی جنوبی نیستم با این حال به نظرم باید تلاش کنیم صحبت کردن به زبان کُردی در شهر و دیارمان به ویژه در کانون گرم خانواده رونق بگیرد، ما فارسی را بلدیم و باید کُردی را هم حفظ کنیم.

البته این را هم بگویم من مخالف آن ترانه معروف کُردی هستم که میگوید: «خوَم کرمانشاهی فارسی نیَزانم وَ زوان کُردی قَزات لَ گیانم» و با اندک تغییری میگویم: «خوَم کرمانشاهی فارسیش خاس زانم - وَ زوان خومان قَزات لَ گیانم» چون بعضا ما کُردها، فارسی را خیلی دقیق تر و صحیح تر از فارس زبانان به کار برده و صحبت می کنیم. بنده البته دلیل این مساله را این می دانم که با توجه به نشانه هاي بسیار، زبان کُردی مادر زبان فارسي است. براي اثبات این موضوع کافی است در صورتي که به هر دو زبان فارسي و کُردی اشراف داریم، صفحاتی از فرهنگ لغات زبان پهلوی باستان را مطالعه نماییم، نتیجه تامل برانگیز است. برای نمونه هم نویسندگان کُردی را می توانیم نام ببریم که فارسی نوشته اند و بسیار خوش درخشیده اند.

جدای از ادبیات در رابطه با حوزه های دیگر نظیر سینما، تئاتر و موسیقی کُردی چه نظری دارید؟

معتقدم در فیلمسازی و تئاتر می بایست بسیار ناب تر و فعال تر باشیم. اما همانطور که می دانید موسیقی ما در عرصه ی جهانی بسیار خوش میدرخشد.

چه ایده هایی برای ادامه فعالیت هنری در زمینه ی معرفی فرهنگ کُرد در آینده دارید؟

خوشبختانه مجموعه ی جدید نقاشی های من در حال آماده شدن است. به دلیل اینکه بنده هم به نوعی به سرنوشت نیاکانمان که بارها ناچار به ترك سرزمین اصلیشان شده اند دچار شده ام و اکنون که مدتی است در ایالات متحده زندگی میکنم و دوستان، اطرافیان، همکاران و محیطم تغییر کرده اند؛ طبعا این زندگی جدید در کارهای اخیر من نیز تاثیر دارند و فضای کارهایم با الهام از کالیفرنیا و فضای حاکم بر آنجا است. خبر خوب این است که علاوه بر تغییراتی که در فضای کارهایم اتفاق افتاده است، بعضی عناصر آثار من در برگیرنده ی رنگ و بو و کاراکترهای کُردی است و این ویژگی هیچوقت از من دور نمی شود به طور مثال در یکی از آثارم، گوشه ای از زندگی کالیفرنیایی را با المان های شهری منحصر به فرد خودش میبینم اما ناگهان دختری با پوشش کُردی در بخشی از این اثر خودنمایی می کند. این همان گویش کُردی است که در آثار نقاشی ام حفظ کرده ام. قرار است این مجموعه تا نه ماه دیگر در یک نمایشگاه انفرادی در یکی از گالری های معتبر ایالت کالیفرنیا به نمایش درآید.

آیا در راستای ادامه ی فعالیت های خود در رابطه با فرهنگ و هنر کُردی، فعالیت دیگری غیر از هنرهای تجسمی دارید؟

بله در حوزه ای متفاوت اما مربوط، مشغول ضبط چند تراک موسیقی فولکلور کُردی با تنظیمات مدرن هستم. البته این کار را برای دل خودم انجام میدهم و امیدوارم به دل دوستان و اطرافیان هم بنشیند.

از شما برای انجام این مصاحبه سپاسگزارم و برایتان آرزوی موفقیت روز افزون دارم.

مصاحبه از گروه فرهنگی فراتاب